



آیا امارت اسلامی اقتضای وقت است؟

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پیسیکا در کلیفورنیا

اصطلاحات دینی و فرهنگی معمولاً در تقلید و عادت به کار میروند و کمتر توجهی به ارزشهای سیاسی، مفاهیم لغوی، قراین تاریخی، لزوم جغرافیایی، و اقتضای زمانی آن میشود.

امارت یعنی چه؟

در تاریخ اسلام مسأله امارت زمانی مطرح شد که جمعیت مسلمانان در یثرب (مدینه) در مقایسه با یهودان و نصارا به اندازه قابل وصف زیاد شد. در نظام سیاسی وقت جمعیت یهودان و نصاریان امیرانی مذهبی از خود داشتند که در زیر سایه خلافت صلاحیت های شان مشخص گردیده بود، ولی جامعه نوظهور مسلمانان رهبر مذهبی معادل آنها نداشتند. بدین سبب حضرت عمر (ض) که به حیث خلیفه دوم زعامت تمام دولت را به عهده داشت، افزون بر آن رهبری جمعیت مسلمانان را هم به عهده گرفت و امیرالمومنین نامیده شدند. به عبارت دیگر، حضرت عمر به حیث امیرالمومنین رهبر یک کتله محدود از مسلمانان بود، ولی به صفت خلیفه زعیم تقریباً تمام جزیره العرب، شامات، مصر، بین النهرین، و قبرس بودند. در آن زمان کلمه امت به همه ساکنین قلمرو خلافت اطلاق میشد. کاربرد مختص کلمه امت صرف برای مسلمانان بعدها اتخاذ گردید.

طبق تعامل اعراب امیر لقب رهبر یک دولت نبود، بلکه لقب سران قبایل یا سالاران جنگ بود مثلاً امیر حمزه. از اینکه گاه گاهی نقش سالار جنگ به پسران رؤسای قبایل داده میشد، به تدریج لقبی از آن ساخته شد معادل «امیر زاده». چون امیرزاده گان رویهمرفته از علم و دانش و سواد برخوردار بودند، به مرور زمان اصطلاح امیرزاده به باسوادان اطلاق میشد که به تدریج «امیرزاده» به «میرزاده» و «میرزا» مختصر گردید که در املائی نادرست امروزی بعضاً انرا «مرزا» هم مینویسند. میرزا/مرزا را به باسوادانی می گفتند که با «خط میرزایی» آشنا بودند.

چون پادشاهان نوشت و خوان را کسرت شان خود میدانستند، یک شخص اعتمادی و باسوادی را در دربار استخدام میکردند که مؤظف بود اسرار پادشاه را بنویسد حفظ کند. اروپاییها این رسم جوامع اسلامی را تقلید کرده نگهدار اسرار را به secret/secretary تبدیل کردند و ملقب میرزایی و کتابت را scribe خواندند که تا امروز در تشکیلات اداری آنها از القاب private secretary/secretary general استفاده میشود.

در دربارهای زمامداران اسلامی به باسوادانی که به میرزایی آشنا بودند گاه گاهی لقب امیر میدادند مثل امیر خسرو دهلوی، امیرعلی شیر نوایی. با گذشت زمان لقب امیر بیشتر مختصر شد و جای «امیر» را «میر» گرفت که لقب مروج و میراثی شد که تمام خانواده و قوم و در مواردی هم نمایندگان منطقوی طریقت های صوفیه را میر می نامیدند، مثل میران غزنی.

در تاریخ افغانستان زمانی که شأن و عظمت سلطنت درانی از بین رفت و دیگر رهبری نبود که بر قلمرو گسترده احمدشاه و زمان شاه سلطه داشته باشد، پسران پاینده خان برای تصاحب قدرت بین هم به جنگ پرداختند. چون سردار پاینده خان صرف لقب سرداری داشت، نه پادشاهی، پسرانش نمیتوانستند خود را صرف امیر بنامند، نه پادشاه تا به قدرت سیاسی خود مشروعیت ببخشند. همان بود که دوست محمدخان افغانستان را از تجزیه نجات داد و خود را نه پادشاه و نه امیر خواند، بلکه خود را امیر کبیر اعلان کرد.

انگلیسها لقب «امارت» دوست محمدخان را به خوشی استقبال کردند برای اینکه ساحة صلاحیت امیر کوچکتر از ساحة صلاحیت پادشاه میباشد. انگلیسها به این صورت برای ادعای مالکیت مناطق مختلف سلطنت درانی فرصت بیشتر می داشتند. انگلیسها از این هم یک قدم پیشتر رفتند و دوست محمدخان را به صفت امیر افغانستان نه، بلکه «امیر کابل» خواندند تا در تجاوز به قلمرو افغانستان دست آزادی داشته باشند.

ولی زمانی که دست نشاندۀ خود شجاع را به قدرت رسانیدند سیاست شان ۱۸۰ تغییر کرد. نتنها او را لقب دوران سلطنت درانی دادند، بلکه قلمرو او را از کابل به تمام افغانستان و از افغانستان به سراسر خراسان گسترش دادند و شاه شجاع را پادشاه خراسان نامیدند تا با استفاده از القاب شاه پوشالی خود به مناطق بیشتر از آسیای میانه تسلط پیدا کرده بتوانند.

آنچه نهایت درخور توجه است اینکه عدۀ از هموطنان «افغانستانی» ما با تحلیل ناقص و استناد نادرست از همین وقایع تاریخ و ندانستن انگیزه اصلی انگلیسها نتیجه گیری غلط میکنند. این بیسوادان تاریخ سیاسی از یکطرف افغانستان را کشور ساخته دست انگلیس میدانند، از طرف

دیگر خود به همان اصطلاح سیاسی اتکا میکنند که انگلیسها برای گسترش قدرت استعماری خود در منطقه زیر نام یک پادشاه دست نشانده خود پیاده میکردند و خراسان جغرافیایی را صبغه سیاسی دادند. حال آنکه تاریخ صرف به یک حکومت خراسان شهادت میدهد، خراسانی بود که احمدشاه بابا در محدوده غربی مشهد برای تسکین و تسلاهی شاه رخ ایجاد کرد.

بعد از امیرکبیر تمام زمامداران محمدزیی لقب امیر را نگاه داشتند. زمانی که امیر امان الله خان عزم سفر اروپا کردند و برایش توضیح دادند که طبق تعاملات دیپلماتی مقام «امیر» پائینتر از مقام «پادشاه» است و در تشریفات تفاوت میان این رعایت می شود. در سال ۱۹۲۶ قبل از سفر اروپا تصمیم گرفته شد تا برای اعاده عظمت تاریخی افغانستان لقب امیر به (پاد) شاه برگردانده شود و امیر امان الله خان شاه امان الله گردید. در سفر اروپایی اش از شاه امان الله به سطح پادشاهان اروپا استقبال مجلل و شاندار و شاهانه صورت گرفت.

بعد از خروج قوای شوروی که افغانستان در معرض تجزیه و متلاشی شدن قرار گرفت، تاریخ باز تکرار شد. این بار اصطلاح امارات در مقابله با جمهوریت قرار گرفت. به همان مهارتی که انگلیسها به خوشحالی محدودیت جغرافیایی افغانستان را در اصطلاح امارت امیر دوست محمدخان تعریف کرده بودند، یک و نیم صد سال بعد میراث خواران پاکستانی استعمار انگلیس اصطلاح امارت افغانستان را دوباره زنده ساختند و با افزودن کلمه اسلامی بر آن جلو حساسیت های احتمالی را گرفتند تا به این طور در نهایت توانسته باشند افغانستان را به نام امارت در مقابل جمهوریت پاکستان کوچک و ذلیل ساخته باشند.

از نگاه حقیقت سیاسی امروزی اصطلاح امارت به دولت های کوچکی مانند شیخ نشینهای خلیج اطلاق میشود که دو بلیست مساحت ندارند و با ریختن خاک در خلیج قلمرو خود را گسترش میدهند. ولی کشورهای که از نظر تاریخ، جغرافیه، مساحت، یا قدرت همردیف افغانستان بوده میتوانند یا مانند مصر، ایران و عراق جمهوریت اند، یا نظامهای شاهی اند که به نام یک خانواده مسمی شده اند مانند عربستان سعودی و اردونیة هاشمی.

حال مربوط به مردم افغانستان است که آیا میخواهند همردیف بحرین امارت باشند یا اینکه مثل ایران و پاکستان جمهوریت باشند. اینکه چنین دولتی باید اسلامی نامیده شود، ایجاب شرح بیشتر میکند که تا نوشتن مطلبی در این باره به رساله زبان انگلیسی بنده مراجعه فرمایند:

<https://www.cambridge.org/engage/coe/article-fe0a28b4f0eafe2733d10/details/>